

## پدیده انشعابات در میان احزاب اسرائیل

عبده الاسدی\*

ترجمه: مهین حاجی زاده

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و

ادبیات عرب دانشگاه تهران

ایهود باراک، رهبر حزب کار، دامنگیر آن شد. گفتنی است که در این بحث به بررسی احزاب عربی در اسرئیل پرداخته نخواهد شد.

### محور اول

تعاریف کلی برای درک پدیده انشعابات  
حزبی در اسرائیل

در این خصوص، تعاریف و مشخصاتی وجود دارد که تا حدی می تواند به درک پدیده انشعابات و تعدد احزاب در اسرائیل کمک کند و آرایه آنها از طریق اثبات اظهارات زیر ممکن می شود:

۱. بهتر است که بر موضوع به کارگیری واژه ها تأکید شود، زیرا صحیح نیست که در خلال بررسی موضوعی که مربوط به احزاب اسرائیل است به تقسیمات شناخته شده ای چون چپگرا، لائیک، ملی، مذهبی و غیره متوسل شویم، ولی به هنگام بررسی این موضوع از جنبه واژه ها و انکار عدم امکان به کارگیری توصیفات شناخته شده در آن، به هنگام ایجاد واژه ها دقیق

در این بحث، تلاش می شود از دو جنبه نظری و تاریخی به بررسی مسائلی پرداخته شود که گمان می کنیم چارچوب منظم پدیده انشعابات حزبی اسرئیل به شمار می روند. این موضوع را می توان از خلال محورهای زیر بررسی کرد:

- تعاریف کلی برای درک پدیده انشعابات حزبی  
- چشم اندازهای گذشته به پدیده های انشعاب و پراکندگی حزبی در اسرائیل.  
- تصویر حزبی اسرائیل در آستانه پانزدهمین انتخابات کنیست و تحولاتی که بعد از اعلام تشکیل حکومت ائتلافی

\* عبده الاسدی، ظاهرة الانشقاقات فی الاحزاب الاسرائیلیة، شوؤن الاوسط، صیف ۲۰۰۰، رقم ۱۰۳، صص ۱۹۰-۱۶۷.

سیاسی، خود را در بند واژه‌های سیاسی می‌یابیم و در این باره با محافظه‌کارها و اظهارات انتقادی مواجه هستیم.

۲. باید نسبت به دیدگاه همه‌جانبه درباره موضوع احزاب اسرائیلی تأکید کرد، زیرا چنین دیدگاهی موجب می‌شود که تاریخ شکل‌گیری احزاب اسرائیلی - که اغلب آنها در اروپا شکل گرفتند - و نیز زمینه تحقق طرح صهیونیستی مورد توجه قرار گیرد، از همان زمانی که احزاب صهیونیستی شکل گرفتند و در محیط اروپایی رشد یافتند تا آنجا که ممکن بود با مشخصه‌هایی چون دین و ایدئولوژی، انتظارات استعمار غربی و بازگشت به سوی تحقق «شعب‌الله مختار» متمایز گشتند.

۳. با توجه به تنوع قومی و نژادی در اسرائیل و وجود شهرک‌های یهودی‌نشین در فلسطین اشغالی - که از جوامع مختلفی چون اروپای مرکزی و غربی و آمریکای شمالی و جنوبی و کشورهای آفریقایی و اسلامی و از جمهوریهای اتحاد شوروی سابق و غیره حضور دارند - این تعدد قومی و نژادی، تعبیرات سیاسی خود را در میان چارچوب‌های حزبی و ساختاری

پیدا کرد. بنابراین، تعدد احزاب، انعکاس حقیقی انشعابات اجتماعی/اقتصادی موجود در جامعه اسرائیلی است. بارزترین آنها در حال حاضر، دسته‌بندی‌های بین یهودیان شرق (المزراحی‌م) و یهودیان غرب (اشکنازیم) می‌باشد و دسته‌بندی‌هایی نیز حول محور هویت دولت و ماهیت کلی آن وجود دارد که از بارزترین آنها می‌توان به انشعابات بین یهودیان دینی و غیر دینی (لائیک) اشاره کرد. دسته‌بندی‌هایی نیز پیرامون سرنوشت مناطق اشغالی و مسایل صلح با فلسطینیها و اعراب، وجود دارد که تقسیم‌بندی‌های یهود و عرب در اسرائیل از آن جمله هستند.

۴. آنچه به پدیده تعدد حزبی و انشعاب کمک می‌کند، همان نظام انتخابات اسرائیل است، زیرا به مقتضای این نظام، کل اسرائیل به منزله دایره انتخاباتی واحد به شمار می‌رود که در واقع، به معنای فراهم شدن زمینه برای هر حزبی است که آرای او بیش از نسبت تعیین‌کننده قوانین انتخابات باشد. این نسبت بعد از دوره انتخابات سیزدهم از یک درصد به یک و نیم درصد آرای رأی‌دهندگان به

صورت واقعی و عملی افزایش یافت؛ بنابراین، نمایندگی در کنیست به محض رسیدن به این نسبت انتخاباتی محقق می‌شود.

۵. متمایز شدن زندگی داخلی حزبی احزاب اسرائیل به داشتن پایگاه، شکاف بین رهبری و پایگاه را عمیقتر کرده، درگیری بین نسل قدیم و نسل جدید را در داخل هر حزبی - که شرایط درونی را به سوی انشعابات حزبی سوق می‌دهد - تشدید کرده است. شاید پیروی این دو حزب (کار و لیکود) - به عنوان مثال - از نظام انتخابات مقدماتی، گامی در جهت حذف پدیده تعدد و انشعاب حزبی باشد، ولی به طور کلی، تجربه انتخابات تدارکاتی هنوز تجربه نوپایی است و نمی‌توان آن را به تصویر حزبی اسرائیل تعمیم داد. بویژه اینکه چه کسی در شرایط معینی در تلاش برای لغو انتخابات، تدارکاتی به فرماندهی کل در یکی از این دو حزب متوسل می‌شود.

۶. از آنجا که بسیاری از احزاب صهیونیستی در سرمایه‌گذاریشان بیشتر بر منابع خارجی و مساعدتهای نمایندگیهای یهودیان تکیه می‌کنند - که این مسئله غیر از

حمایتهای دولتی برای تبلیغات انتخاباتی است - بنابراین، مساعدتهای خارجی و داخلی از طریق حمایت دولت از این حزب یا از آن فراکسیون به طور غیرمستقیم در عمیقتر شدن پدیده انشعابات حزبی نقش ایفای می‌کنند.

۷. به رغم اینکه ظهور اغلب احزاب اسرائیلی در اروپا بوده، این احزاب به سبک احزاب اروپایی اداره نمی‌شوند و ادعای اسرائیل مبنی بر اینکه یک دولت دموکراتیک دارد - و پدیده پلورالیسم و انشعابات و انشقاقات سیاسی که در داخل احزاب و جناحهای سیاسی به وجود آمده، یکی از مظاهر سیاسی دموکراسی به شمار می‌آید - از نظر تاریخی، ادعای قابل قبولی نیست، به این دلیل ارتباط دموکراسی اسرائیل با دین یهودی - به اعتبار اینکه عنصر اساسی اصطلاح قومیت یهودی است - کسانی را که غیریهودی هستند (فلسطینیها) از برخورداری و اعمال دموکراسی خارج می‌سازد، زیرا اسرائیل فقط دولت یهود است و دولت تمام شهروندانش به شمار نمی‌آید.

دموکراسی در اسرائیل، حامل یک

تحول تاریخی اجتماعی متکی بر روابط و نیروهای تولید نبود، بلکه ضرورتی بود که شرایط تنوع نژادی و قومی در داخل گروه‌های شهرک نشین آن را تحمیل می‌کرد. شهرک نشینانی که یا با زور یا از طریق مهاجرت، در اسرائیل ساکن شده بودند. بنابراین، ترس و نگرانی از انفجار درگیریهای داخلی در اثر این تعدد، فضای وسیعی برای دموکراسی ایجاد می‌کند و سرانجام، شکل دموکراسی و ظاهر شدن آن در قالب افزایش

احزاب و انشعابات حزبی و تقسیم بندیهای سیاسی، مظهر خاص شیوه استقرار شهرک نشینی است که در اسرائیل تجلی می‌یابد و شباهتی به دموکراسی اروپایی ندارد؛ دموکراسی ای که به عنوان دستاورد انقلابهای بورژوازی و عصر نهضت اروپایی و عوامل ناشی از آن، مانند سیاست جدایی دین از دولت (سکولاریزاسیون) به وجود آمده باشد، بلکه عامل اثباتی برای این رابطه است. (دموکراسی یهودی)

۸. دین یهود نقش مهمی در زندگی کلیه احزاب اسرائیلی ایفا می‌کند و هیچ حزبی نمی‌تواند - هر قدر هم ادعای بی‌دینی داشته باشد - از دین یهود یا

نشانه‌ها و فضای آن ابراز انزجار کند. به همین دلیل، ما در به کاربردن اصطلاح خاص برای احزاب اسرائیل و نیز نسبت به شیوه‌های ارتباط دین و دولت محافظه‌کار بودیم. به طور کلی، مسایلی که قبلاً به آنها پرداخته شد تا حدی می‌تواند در درک پدیده انشعابات در داخل احزاب اسرائیلی چاره‌ساز باشد. این امر، حاکی از این است که پدیده انشعابات حزبی و تکرار این پدیده، مشخصه بارز احزاب اسرائیل است.

### محور دوم

چشم‌اندازهای گذشته به پدیده انشعابات و پراکندگیهای حزبی در اسرائیل

الف. قبل از تأسیس رژیم اسرائیلی. از همان آغاز تبدیل جنبش صهیونیستی به یک جنبش سیاسی و رسمی، در داخل سازمان صهیونیستی، سه جریان به وجود آمد: صهیونیسم عمومی، صهیونیسم مذهبی، صهیونیسم کارگری. اگر در این بحث به همان اندازه‌ای که به بررسی پدیده انشعابات در داخل احزاب پرداخته می‌شود به بررسی احزاب اسرائیل

پرداخته نشود در این صورت، تشخیص فرع از اصل، ممکن نخواهد بود، زیرا فرع نیز به طور غیر طبیعی از اصل ناشی می شود. همچنین، نمی توان آن را در چارچوب ساختار سیاسی؛ انشقاقی، انشعابی، شورشی، نهاد. سرانجام کار به جایی می رسد که باید چارچوب تنظیمی-ساختاری دیگری تشکیل گردد. به همین دلیل، چاره ای نیست جز اینکه قبل از تشکیل دولت اسرائیل در ۱۵ مه ۱۹۴۷، تاریخ پدیده انشعابات در داخل احزاب اسرائیل روشن گردد.

### جریان اول: صهیونیسم عمومی

از همان زمان آغاز فعالیت جنبش صهیونیستی، دو گرایش مختلف به وجود آمد که واژه صهیونیسم سیاسی و صهیونیسم عملی به آنها اطلاق می شود، اما در مورد صهیونیسم سیاسی، تئودور هرتزل، پایه گذار صهیونیسم تا زمان مرگش، رهبری آن را عهده دار بود. بعد از فوت او حیم وایزمن به جای وی نشست. طرفداران این گرایش معتقد بودند که قبل از شروع فعالیت عملی گسترده باید ضمانتهای قانونی و سیاسی

برای وطن ملی یهود، تأمین گردد. در حالی که زئیف جابوتنسکی به عنوان نماینده جریان دوم ظاهر شد و به ضرورت ایجاد یک فعالیت ملموس در زمینه مهاجرت و اسکان مهاجران در فلسطین دعوت کرد که این موضوع اساس دستیابی به حمایت کشورهای بزرگ و کسب حمایت آنها از طرح صهیونیستی به شمار می آید. هنگامی که اختلافات میان این دو جریان، شدت یافت، جابوتنسکی در جولای ۱۹۲۳ به عنوان اعتراض بر سیاست کتاب سفید سال ۱۹۲۲، استعفای خود را اعلام کرد و علی رغم اینکه او بعد از استعفایش این کتاب را تأیید کرد، ولی تلاش کرد که برنامه ای صهیونیستی طراحی کند که بر اساس خواستههای هرتزل استوار باشد، که این کار را با تمام سرعت از طریق ایجاد اکثریت یهودی نشین در فلسطین انجام داد و اتحادیه صهیونیستهای اصلاحگرا را تأسیس کرد که این اتحادیه در نزد دشمنان آن با عنوان «جنبش انحرافی صهیونیسم» معروف است. بدین ترتیب، سنگینی حضور آنان در پانزدهمین کنگره صهیونیستی افزایش یافت، به طوری که تعداد اعضای آنها به

ده نفر رسید، در حالی که در کنگره چهاردهم، تعداد اعضای آنها چهار نفر بود. سپس به ترتیب در کنگره شانزدهم و هفدهم تعداد اعضایشان به ۲۱ و ۵۲ عضو رسید و سرانجام، همزمان با پایان یافتن کنگره هفدهم، به ناچار به کار کنگره خاتمه دادند و در سال ۱۹۳۵، موجودیت «سازمان جدید صهیونیستی» را اعلام کردند تا جانشین سازمان جهانی صهیونیستی گردد. گفتنی است که وایزمن ریاست آن را بر عهده داشت، ولی زمانی که «اتحادیه صهیونیستهای اصلاحگرا» از سازمان جهانی صهیونیسم کنار کشیدند، یکی از احزاب این اتحادیه این اقدام را محکوم کرد و دو سال قبل از خروج اصلاحگرایان از سازمان جهانی صهیونیسم به شکل رسمی از این اتحادیه جدا شد. این انشقاق بدین معناست که بر اثر اختلافات به بن بست رسیده، انشعاب به صورت تنها راه ممکن درآمد که گریزی از آن نبود و این جناح حزب مستقلی تأسیس کرد که در چارچوب سازمان جهانی صهیونیسم فعالیت می کرد که بدان واژه «حزب دولت یهود» اطلاق شده است و کسانی چون مؤثرگروسمان و روبرت شرایکر و باروخ ونشون ریاست آن را عهده دار

شدند. اینان خطوط کلی را که اصلاحگرایان در آن مسیر حرکت کردند مورد تأیید قرار دادند، ولی اقدام به خروج از چارچوب جنبش رسمی صهیونیسم را نپذیرفتند و با اتحادیه صهیونیستهای اصلاحگرا ادغام شدند. در حالی که رهبران این حزب، یعنی گروسمان و ونشون به حزب صهیونیستهای عمومی پیوستند. این انشعاب به اتحادیه صهیونیستهای اصلاحگرا و خروج آنان از سازمان صهیونیستی محدود نشد، بلکه گروه اصلاحگرایان در هاگانا نیز از این سازمان جدا شدند، زیرا این گروه نیز تابع دستورات حیم وایزمن بودند. در این هنگام، ایرگون در طی جنگ جهانی دوم از ترس اینکه مبادا اقداماتش به نفع نازی ها تمام شود تصمیم گرفت که عملیات نظامی علیه نیروهای انگلیسی در فلسطین را متوقف سازد که این امر بار دیگر به اختلافات دامن زد و در ژوئن ۱۹۴۰ منجر به جدایی شد، زیرا عده ای از فرماندهان ایرگون این تصمیم را نپذیرفتند و از ایرگون جدا شدند و سازمان «مبارزان به منظور آزادی اسرائیل» را تأسیس کردند. این سازمان به اسم اشترن - منصوب به رهبر آن ابراهام شتیرن - شناخته شده است. بعد از

اعلام برپایی دولت اسرائیل سازمان «ایرگون تسفائی لیئوسی» در ژوئن ۱۹۴۸ و به رهبری مناخیم بگین، تبدیل به یک حزب سیاسی شد.

### جریان دوم: صهیونیسم کارگری

احزاب آن دور از درگیری و کشمکش نبودند، بلکه این جریان نیز در معرض انشعابات و جناح بندیهای سیاسی قرار گرفت. در سال ۱۹۲۰، حزب «بوعالی تسیون» که حاصل ادغام حزب بوعالی تسیون با سوسیالیستهای صهیونیستی ۱۹۰۱، در سال ۱۹۰۵ است شاهد یک جدایی بود که در اثر آن، حزب «بوعالی تسیون سمول» شکل گرفت. این حزب، تلاش کرد که سوسیالیست و صهیونیست را با هم جمع کند، در حالی که رویای این حزب در پیوستن به کمینترن «کمونیسم بین المللی» به واقعیت بدل نشد و همچنان به عنوان یک حزب صهیونیستی باقی ماند تا اینکه سرانجام بعد از گذراندن مراحل مختلف اتحاد و انشعاب و پراکندگی داخلی بار دیگر در سال ۱۹۳۹ به سازمان صهیونیستی پیوست. اساس این اختلافات،

حول محور موضعگیری پیرامون صهیونیسم و سرزمین و زبان و فرهنگ عبری می چرخید. این وضعیت نگران کننده همچنان ادامه یافت تا اینکه موضع این حزب بر این اساس قرار گرفت که به سوی سازمان صهیونیستی باز گردد. سپس در سال ۱۹۴۱، شعبه های آن با هم متحد شدند و در سال ۱۹۴۴ در لیست جبهه چپ همراه با «هشیومر هتسعیر» و به همراهی حزب رابطه در سال ۱۹۴۶ با «هتئوغا احدودت هعفورا» (جنبش وحدت کار) ظاهر شد و در سال ۱۹۴۸ این جنبش با «هشومیر هتسعیر» برای تشکیل حزب «المبام» متحد شدند و در سال ۱۹۵۴ در پی تقسیم بندیها در حزب المبام عده ای از اعضا در المبام باقی ماندند و عده ای نیز همراه با احدودت هعفورا - بوعالی تسیون بار دیگر از این حزب خارج شدند، اما شاخه حزب «بوعالی تسیون» در ایالات متحده که در سال ۱۹۵۳ تشکیل شده بود در سال ۱۹۰۵ به دو گروه «اقلیمی ها» و گروه «فلسطینیها» تقسیم شد و در سال ۱۹۰۹ گروه «اقلیمیها» بعد از اصلاح برنامه اسکان یهودیان دست به متحد کردن مجدد این حزب زدند و ماده ای نیز در آن

درج کردند که می‌گوید: «در سرزمینهای مجاور فلسطین» یعنی با فراهم کردن زمینه اسکان یهودیان به گونه‌ای که فقط به اراضی فلسطین محدود نمی‌باشد، بلکه به سرزمینهای مجاور آن نیز تجاوز می‌کند. اما در فلسطین در سال ۱۹۱۹ یک انشعاب از حزب «بوعالی‌تسیون» توانست حزبی را با عنوان «احدودت هعفودا» (اتحادیه کارگران، تشکیل دهد و با سازمان «هبعیل هتسعیر» ادغام گردد که نتیجه این ادغام، شکل‌گیری حزب «المبای» در سال ۱۹۳۰ بود. با راه یافتن «المبای» به لایحه احزاب صهیونیسم و از طریق روند یکسان‌سازی، به تدریج اختلافات عمیق، در خفا گسترده‌تر شد تا اینکه در سال ۱۹۴۴ به جدایی انجامید. پیگیری درگیریهای داخلی در «المبای» از همان زمان آغاز این درگیریها حاکی از این است که این حزب از همان زمان پیدایش، گرایشهای مارکسیستی «احدودت هعفودا» و گرایشهای مخالف شعارهای سوسیالیستی و مقوله‌های درگیری طبقاتی حزب «هبعیل هتسعیر» را با هم جمع کرد و در این میان، فرماندهی کل تلاش می‌کرد که میان این گرایشهای مختلف، همسویی ایجاد کند، ولی

این اختلافات در بیشتر زمینه‌ها به ریشه‌های آن ضربه وارد می‌کرد. به عنوان مثال، اختلافاتی در مورد یک سری مسایل، به وجود آمد که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- تلاش در جهت متحد شدن با

«هشومیر هتسعیر» که از سال ۱۹۳۰ تا سال ۱۹۴۰ ادامه یافت، بدون آنکه موفقیتی در پی داشته باشد.

- مسئله یکسان‌سازی شهرکهای

تعاونی و مجتمعات کیبوتص و اعضای کیبوتص‌های دیگر.

- مسئله درگیری در داخل «المبای»

پیرامون قراردادی که بن‌گوریون با ولادیمیر جابوتنسکی رهبر حزب «اصلاحیون» به منظور پایان دادن به درگیری بین آنها و بین «المبای» امضا کرده شد. بدین ترتیب، اختلاف بر سر این قضیه گسترش یافت تا اینکه قرار داد برای رفراندوم به هستدروت ارجاع شد که به شکست مخالفان متشکل از «هشومیر هتسعیر» و «سیار بوعالی‌تسیون» انجامید و گسترش این مخالفت به شکل‌گیری مخالفانی در شعبه تلاویو منجر



گردید که با عنوان «السیاحه-بیت» یا «گروهک ب» معروف هستند. در کنگره کفار فتکین (کنگروه حزب) که در سال ۱۹۴۲ منعقد شد، تبدیل این حزب به دو حزب، قطعیت یافت. این عمل، به دنبال آرای قاطع «المبای» که دو سوم نمایندگان را تشکیل می دادند - مبنی بر انحلال فراکسیونهای داخلی تصویب شد، سیاحه-بیت نسبت به این تصمیم اظهار بی توجهی کرد. این جدایی و انشعاب به المبای محدود نشد، بلکه به هستدروت نیز امتداد پیدا کرد و آن، زمانی بود که «سیاحه-بیت» در انتخابات هستدروت، فهرست مستقلی تحت عنوان «احدوت هعفودا» ارایه کرد و ۱۷٫۵ درصد از آرا را کسب کرد در حالی که «المبای» همراه با حفظ اکثریت، ۵۴ درصد آرا را از آن خود کرد. در گیریها در داخل این حزب به اوج خود رسید که در پایان، در سال ۱۹۴۴ به خروج «سیاحه-بیت» از «المبای» و اتحاد آن با «سیار بوعالی تسیون» برای تشکیل حزب «احدوت هعفودا-بوعالی تسیون» منجر شد.

### جریان سوم: صهیونیسم مذهبی

جنبش صهیونیستی تلاش کرده که یهود و صهیونیسم را با هم درآمیزد. بنابراین، برای اولین بار در سال ۱۸۹۸، مسئله ارتباط میان صهیونیسم به عنوان یک جنبش سیاسی و دین یهود، در دومین کنگره صهیونیستی در بال مطرح شد و این اعتقاد به وجود آمد که دین، مسئله شخصی است در صورتی که عقیده ای که پذیرفته شد بر این مسئله تأکید می کند که وجود یک موضع مشخص در این زمینه، ضروری است و بر این مسئله اصرار می کند که نباید برنامه های صهیونیستی فقط به جنبه های سیاسی و اقتصادی محدود شود، در صورتی که شدت یافتن درگیری بین جناح متدینین به رهبری خاخام اسحاق راتیس و جناح رادیکالی و کارگری در سازمان منجر به انشعاب «راتیس» طی پنجمین کنگره در سال ۱۹۰۱ گردید که نوعی اعتراض به افزایش گرایشهای بی دینی (لاییک) و کارگری و نیز به دلیل تأسیس جنبش «المزراحی» به سال ۱۹۰۲ توسط این حزب بود. در سال ۱۹۲۲، جنبش «حبوعیل همزراحی» - که یک حزب دینی است - در فلسطین شکل گرفت و اعلام

کرد که هدفش ساماندهی کشور است، به طوری که از طریق کار و گسترش عاطفه دینی نزد یهود با تعالیم تورات و سنتهای دینی هماهنگ باشد و آنها نیز بتوانند همچون عمال متدین یهود زندگی کنند. گفتنی است که احزاب جریان سوم، یعنی صهیونیسم دینی از قدیمیترین نیروهای حزبی اسرائیل به شمار می روند و تشکیل آنها بر اساس ایجاد انگیزه دینی و روحی صورت گرفته تا در تحریک جنبش مهاجرت یهودی به سوی فلسطین سهیم باشد. علاوه بر این، بتواند به نفوذ احزاب یهودی غیر صهیونیست و نیز مخالفان فعالیت صهیونیستی خاتمه دهد. این احزاب، (یهودی غیر صهیونیسم) بیشتر در میان محافل دینی یهودی - ارتدوکس و در کشورهای آلمان، هندوستان و اتریش حضور داشتند و جنبش «آگودات اسرائیل»، نماینده این احزاب به شمار می رفت که معتقد بود که بازگشت به سوی صهیونیسم، در واقع، همان بازگشت روحیه ای است که به اراده الهی، همراه با بازگشت «مسیح منتظر» خاتمه می دهد و هرگونه اقدام و حرکت بشری و سیاسی برای تحقق این بازگشت به منزله ضربه ای از جانب کفر و

بی دینی به شمار می رود، ولی «آگودات اسرائیل»، در سال ۱۹۳۷، مواضع خود را در نشست ماردینیاد، وابسته به انجمن بزرگ آگودات اسرائیل تغییر داد که از یک جنبش مخالف صهیونیسم به یک حرکت توراتی طرفدار صهیونیسم و منسجم با اهداف و آرمانهای صهیونیسم تبدیل شد که در سال ۱۹۳۵، به جدایی یک گروه مذهبی یهودی از حزب «آگودات اسرائیل» منجر گردید که تاکنون نیز همچنان مخالف صهیونیسم است. گفتنی است که پنج گروه در اسرائیل با عنوان «ناتوری کارتا» (نگهبانان شهر) وجود دارد که این پنج گروه، تفاوت چندانی با هم ندارند. «ناتوری کارتا» همچنان معتقد است که وظیفه اش مبارزه علیه جنبش صهیونیستی است و جنبش صهیونیستی را یک حرکت کافر و ملحد می داند به دلیل اینکه آنها (صهیونیستها) عهدهای سه گانه ای را که یهود قبل از خروج به تبعیدگاه آنها را طی کرده بود، زیر پا گذاشتند. عهدهای سه گانه عبارتند از:

۱. موجب درد و رنج دیگران نشوند منظور

از دیگران، کسانی هستند که در میان آنها

زندگی می کنند.

۲. در صدد اشغال سرزمین اسرائیل نباشند.

۳. در کارها و مسایل شتاب نکنند.

«آگودات اسرائیل» در اواسط دههٔ چهل برای بار دوم دچار انشعاب شد. زمانی که جنبش بوعالی یسراییل (عمال انجمن اسرائیل) از سازمان جهانی وابسته به آن جدا شد، سازمان جهانی ویژه‌ای تشکیل داد و همزمان با برپایی اسرائیل به صورت حزب تقریباً مستقلی درآمد، ولی طولی نکشید که اواخر دههٔ هشتاد باز به دامان حزب مادر بازگشت.

#### ب. بعد از تأسیس رژیم اسرائیل

یکم، احزاب راستگرای صهیونیستی عبارتند از:

#### ۱. لیکود

همزمان با اعلام تشکیل دولت اسرائیل در پانزدهم مه سال ۱۹۴۸، سازمان «ایتسل ایرگون تسفائی لئوسی» سازمان ملی نظامی را منحل کرد و حزبی را با عنوان «حیروت» (آزادی) به رهبری مناخیم بگین تأسیس کرد و همزمان با تأسیس سازمانها و گروههای تندرو راستگرا که قبل از تشکیل

این دولت فعالیت می کردند به «حیروت» پیوست و در سال ۱۹۶۵، «حیروت»، جناح «جاحل» را به رهبری بگین تشکیل داد که این جناح از گوش حیروت- لیبرالیسم/جناح حیرت- الاحدار تشکیل یافته است و در سال ۱۹۶۶، «حیروت» دچار انشعاب شد و آن زمانی بود که تعدادی از اعضای این حزب به رهبری شموئیل تمیر نسبت به شیوهٔ استبدادی بگین در ادارهٔ امور حزب اعتراض کردند و در سال ۱۹۶۷، حزبی را با عنوان «مرکز حر» (همرکار هخوفشی) تأسیس کردند و در سال ۱۹۷۵ «مرکز حر» در معرض انشعاب قرار گرفت که به تقسیم آن دو جناح انجامید. اولین گروه، اسم «مرکز حر» را حفظ کرد و رهبری آن را شموئیل تمیر، عهده دار شد و از لیکود کنار کشید تا در برقراری دموکراسی به منظور ایجاد تغییر و تحول، مشارکت داشته باشد. در حالی که جناح دیگر به رهبری العازر شوستاک، همچنان در لیکود باقی ماند و عنوان «مرکز مستقل» را برای خود برگزید و در سال ۱۹۷۶، با لیست رسمی و مجموعهٔ «سرزمین کامل اسرائیل» در تأسیس حزب «لعام» در چارچوب لیکود

مشارکت کرد. در سال ۱۹۷۳، جناح، «جاحل»، حزب را متشکل از جناح «جاحل» و جنبش «سرزمین کامل اسرائیل» (که از گروه‌های منفصل از حزب کار در سال ۱۹۶۷ تشکیل شده) و مرکز حزب و لیست رسمی (که آن از بقایای حزب رافی است که بن گوریون در سال ۱۹۶۵ آن را تشکیل داده، ولی در سال ۱۹۶۸ بار دیگر به حزب کار پیوست) را تشکیل داد. در سال ۱۹۸۵، احزاب تشکیل دهنده این ائتلاف، چارچوب ساختاری خود را منحل کرده، در حزب مرکزی جناح (لیکود) یعنی هیروت ادغام گردید. گفتنی است که به دنبال تشکیل ائتلاف «جاحل» (۱۹۶۵) در درون حزب احرار - (یکی از احزاب شرکت کننده در «جاحل») - انشعاب به وجود آمد، زیرا اتحادیه حزب ترقیخواه - حزبی که با حزب اتحادیه صهیونیستهای عمومی متحد شد و حزب احرار را تشکیل داد - مشارکت با هیروت در زمینه تأسیس ائتلاف جاحل را نپذیرفت و حزبی تشکیل داد به نام حزب لیبرالی مستقل که در اوایل دهه هشتاد به «موراخ» پیوست، در حالی که اتحادیه صهیونیستهای عمومی، نام حزب احرار را

همچنان حفظ کرد تا اینکه سرانجام در چارچوب لیکود، به خاطر پست و مقام و رهبری دچار انشعاب و پراکندگی شد، زیرا یک گروه از آن در آستانه انتخابات سال ۱۹۹۲ به رهبری اسحاق موراعی از لیکود جدا گردید و حزبی تأسیس کرد که حزب لیبرال جدید نامیده شد، ولی بعد از اینکه در انتخابات، درصد آرای لازم را به دست نیاورد، به سرعت آثارش از لیست احزاب محو گردید.

سرانجام، جناح لیکود - که حاصل روند همبستگی میان احزاب راستگرا می باشد - در معرض یک سلسله انشعابات و پراکندگیهای شدید واقع شد و شاید لرزش شدید جناح لیکود، بیان واقعی بحرانی باشد که از آن رنج می برد، بویژه بعد از اینکه بگین در سال ۱۹۸۳ از سیاست کنار کشید و اقدامات حزبی خود را کنار گذاشت، زیرا حضور او در طراحی سیاست حزب و عدم تشکیل اردوگاهها و فراکسیونهای سیاسی، اساسی بود، ولی بعد از اینکه اسحاق شامیر، رهبری حزب را عهده دار شد این حزب به سه اردوگاه تقسیم شد: اردوگاه شامیر - آرنز، اردوگاه آریل شارون و

اردوگاه دیویدلوی. اوضاع به همان حالت باقی ماند تا اینکه لیکود در سیزدهمین انتخابات کنیست در سال ۱۹۹۲ شکست خورد که موجب شد آرنز در پی شکست در این انتخابات از حزب کارکنار بکشد در حالی که بنیامین نتانیا هو، یکی از رهبران «نسل جوان» لیکود توانست رهبران اردوگاههای دیگر، یعنی آریل شارون و دیوید لوی را کنار بزند و خودش در انتخابات مقدماتی که در سال ۱۹۹۳ برگزار گردید و تمام اعضای این حزب نیز در آن شرکت داشتند، ریاست حزب را عهده دار شود، ولی شارون و لوی، رهبری او را نپذیرفتند و چندین بار تلاش کردند قبل از چهاردهمین انتخابات کنیست (۱۹۹۶) او را بر کنار کنند، ولی موفق نشدند. در مقابل، در آستانه انتخابات سال ۱۹۹۶، اختلافات عمیقی به وجود آمد که منجر به جدایی لوی و پیدایش رهبران جوان رقیب نتانیا هو گردید و ما بزودی در جهت این بحث درباره اختلافات داخلی لیکود در آستانه چهاردهمین انتخابات کنیست و نیز حوادثی که در سال ۱۹۹۶ اتفاق افتاده بحث خواهیم کرد. مشهور است که اختلافات

سیاسی پیرامون اجرای معاهده غزه- اریحا بارزترین عنوان اختلافات در داخل لیکود است. علی رغم اینکه نتانیا هو تلاش کرد تا از طریق برنامه ای موسوم به «نقشه امنیتی نتانیا هو» جانشین مناسبی برای معاهده غزه- اریحا ارایه کند، ولی کشته شدن رایین و متهم شدن راستیهای اسراییلی و وضع قانون برای انتخاب مستقیم نخست وزیر، در واقع به منظور شدت بخشیدن به درگیریهای داخلی بود که این اختلافات از یک سو بین نتانیا هو و بنی بگین بر سر جانشینی برای رهبری حزب و از سوی دیگر بین دیوید لوی و رهبران جوان یهودیهای شرق در حزب لیکود ظاهر شد.

#### \* بنی بگین

معروف است که بنی بگین اخیراً در سال ۱۹۸۵ وارد میدان زندگی سیاسی شده و یکی از چهره های برجسته جوانان حزب لیکود به شمار می رود، او پسر مؤسس این حزب، یعنی مناخیم بگین است. او با عقب نشینی نتانیا هو از سرزمینهایی که اسراییل در سال ۱۹۶۷ اشغال کرده بود مخالفت کرد و این مخالفت فقط به دلیل

امنیتی نتانياهو را در خصوص سازش با فلسطینیها پذیرفت، ستارهٔ او رو به افول نهاد و عواملی که موجب شد که او پایگاه مردمی خود را از دست دهد، وارد شدن وی به حکومت و نیز اعطای پست وزارت خارجه از جانب نتانياهو به او بود. البته پس از تصدی پیشین او در پست وزیر امور زیر بنایی و ملی در اسرائیل.

#### \* جدایی دیوید لوی

دیوید لوی در اوایل ژوئیهٔ ۱۹۹۵ از لیکود جدا شد و در اوایل فوریهٔ همان سال، حزب «گیتز» (پل) را تشکیل داد. خروج دیوید لوی از لیکود، بیان صریحی بود علیه تبعیضی که یهود مزراحییم با آن مواجه شده بود و این تبعیض در لیکود آشکارتر بود. زمانی که بنیامین نتانياهو، رهبر حزب با اجرای انتخابات مقدماتی در داخل حزب مخالفت کرد، زمان انتخابات کنیست سال ۱۹۹۶ جلو افتاد. این، علاوه بر مخالفت نتانياهو با اصلاح نظام داخلی حزب بود که موجب شد افراد گروههای شرقی از رسیدن به پستهای کنیست و حکومت محروم بمانند. لوی اعلام کرد که

اهمیت استراتژیک و امنیتی این مناطق نبود، بلکه به این دلیل بود که این مناطق، جزئی از تاریخ یهودی به شمار می آمدند. او رویکردهای نتانياهو را در قبال روند صلح، به عنوان شکل دیگری از برنامهٔ حزب کار به شمار می آورد، ولی شانس با او یار نبود و چه بسا دلیلش از دست دادن درایت سیاسی و پایگاه مردمی او در داخل حزب بود. در آستانهٔ پانزدهمین انتخابات کنیست فعالیت خود را از سر گرفت و از لیکود جدا شد و حزب جدیدی را تشکیل داد.

#### \* رهبران جوان یهودیان شرق

همزمان با ناامیدی یهودیان شرق از دیوید لوی، در اینکه او بتواند به سبب ضعف و فرصت طلبیها نمایندهٔ آنها در رهبری حزب باشد، آرای یکی از جوانان یهود در رهبری لیکود، برجسته شد. او خود را رقیب لوی در رهبری لیکود مطرح کرد. از مهمترین آنها می توان به مئیر شطریت و موشیه کتساف اشاره کرد.

#### \* آریل شارون

بعد از اینکه شارون شعار و برنامهٔ

حزب جدید بر دو محور اساسی تکیه دارد که عبارتند از: تلاش مداوم در جهت صلح از طریق تمسک به اصول اساسی ملی و تعهد و التزام به اقدامات بلندمدت به منظور بهبود وضعیت طبقات گسترده مردمی که از طریق کاهش شکافهای عمیق و طاقت فرسا صورت می‌گیرد. در دسامبر ۱۹۹۵، لوی در لیست لیکود برای انتخابات کنیست، دومین جایگاه را به دست آورد و تحت فشار شرایط مرگ رابین، نتانیاهو مجبور شد که امتیازاتی به او اعطا کند. بدین ترتیب، با شیوه انتخابات مقدماتی - که لوی به منظور داخل کردن ۸-۶ نفر از افراد اردوگاه خود در پستهای رهبری لیکود و کرسیهای کنیست پیشنهاد کرده بود- موافقت کرد، ولی لوی در همان زمان اعلام کرد که آمادگیهای تشکیلاتی خود را برای تبدیل حرکتش به حزبی که بتواند به شکل مستقل وارد انتخابات شود، ادامه خواهد داد و خودش برای رسیدن به نخست‌وزیری به رقابت خواهد پرداخت. در آغاز فوریه ۱۹۹۶ و به دنبال امضای پیمان وحدت با جنبش «تومت» توسط نتانیاهو بود که به مقتضای این قرار داد باید هفت کرسی که

در لیست لیکود ثبت شده بود و از آن جمله کرسی دوم به کنیست داده می‌شد. به دنبال این اقدام، بازگشت لوی به لیکود غیر ممکن گشت و بویژه این که پیمان لیکود با «تومت» در جهت تثبیت مواضع لیکود علیه دشمنش، یعنی حزب کار و به منظور آماده شدن برای انتخابات چهاردهم کنیست (۱۹۹۶) نبود، بلکه در جهت تقویت جایگاه نتانیاهو در داخل لیکود بود. پس از اینکه تلاش در جهت سرنگونی او از طرف یکی از احزاب لیکود (دان مریدور) تشدید شد، در سایه رخدادهای سیاسی-نظامی که در آستانه انتخابات (عملیات شهادت طلبانه ای که حماس در فوریه ۱۹۹۶ اجرا کرد) بر فضای اسرائیل حاکم شد، اقدامات در جهت تقویت مواضع لیکود با شتاب صورت گرفت و طی آن، بسیاری از رهبران پیشین لیکود (از آن جمله آریل شارون و دیوید لوی) به لیکود بازگشتند. البته سرانجام، موضع اخیر را نیز حل و فصل کردند، به گونه ای که لیکود پست وزارتی را که می‌خواست به دست آورد و رهبر حزب «گیشه» نیز بر جایگاهی که در لیست انتخاباتی درج شده بود

دست یافت. لوی به دنبال موفقیت لیست ائتلافی لیکود (لیکود + تسومت + گیشه) در تشکیل حکومت ائتلافی در پستهای معاون نخست وزیری و وزیر خارجه مشغول به کار شد، ولی بار دیگر اختلاف به سرعت نفوذ کرد و در پایان به خروج نهایی حزب گیشه از حکومت منجر شد.

## ۲. هتچیا (نهضت/بعث)

جنبش هتچیا، پس از آنکه احزاب اسراییلی، از آن جمله، احزاب راستگرا و لائیک و احزاب مخالف قرارداد کمپ دیوید به طور یکسان در معرض لרزشهای افراطی قرار گرفتند، پدید آمد. بنابراین، جنبش «هتچیا» که یکی از افراطی ترین جنبشهای تندرو صهیونیستی به شمار می آید، شکل گرفت. به دلیل اینکه نخستین حزب راستگرایی است که تندروهای مذهبی گروه گوش آمونیم را با تندروهای لائیک حزب حیروت و تسومت جمع کرد. این اقدام به دنبال جدایی گروههایی از حزب حیروت صورت گرفت. حرکت تندرو دیگری به نام جنبش «ارض اسراییل» در لیکود به رهبری موشیه شمیر همراه با یک گروه انشعابی از

جنبش تندرو شهرک نشین صهیونیسم، یعنی «گوش آمونیم» به رهبری حنان بورات (این حزب در واقع یک جنبش انشعاب یافته از حزب مفدال در سال ۱۹۷۴ می باشد) تشکیل شد. در سال ۱۹۸۳، هتچیا، در معرض بحران و آشفتگی اوضاع داخلی قرار گرفت و آن، زمانی بود که حنان بورات، عضو کنیست و یکی از احزاب گوش آمونیم

از عضویتش در کنیست و حزب استعفا کرد و در سال ۱۹۸۴ با یک گروه از گوش آمونیم در تأسیس حزب «متساده» که یک حزب تندرو دینی است مشارکت کرد. علاوه بر اینکه این حزب خسارت وارده به آن را با پیوستن رفاتیل ایتان رهبر تسومت به هتچیا جبران کرد. با وجود این، وضعیت داخلی، بحرانی تر شد. این بحران، به دلیل وجود اختلاف عقاید بین «ایتان سلیل البالماحه» و جنبش چپگرای صهیونیسم با گروههای دینی و راستگرایی که جانشین مفدال و مکاتب دینی و حیروت و جنبش اصلاحگرا شده بودند به وجود آمد. با توجه به رفتار غیر مذهبی افراطی ایتان علیه متدینین و علیه مداخله دین در سیاست و درخواستش مبنی بر تحمیل خدمت وظیفه به جوانان



مکاتب دینی (شیفات)، سرانجام کار به جایی رسید که تسومت قبل از شروع دوازدهمین انتخابات کنیست از «هتچیا» جدا و از آن خارج شد و بدین سبب، نیروی پارلمانی هتچیا به حجم سابق خود (۳ کرسی) بازگشت. البته بعد از گذشت پنج سال از همپیمانی با تسومت که در طی یازدهمین انتخابات کنیست صورت گرفت، تنها عامل جامع برای نیروهایی که هتچیا را تشکیل داده اند، طرفداری از تفکر «سرزمین کامل اسرائیل» و برنامه های افراطی شهرک نشینی می باشد.

### ۳. تسومت

تأسیس «تسومت» در سال ۱۹۸۳ به دست ژنرال رافائیل ایتان به منظور حفظ «سرزمین کامل اسرائیل» و عدم عقب نشینی از یک وجب از اراضی اشغالی عربی صورت گرفت. «تسومت» قبل از شروع یازدهمین انتخابات کنیست در سال ۱۹۸۴ به هتچیا پیوست، سپس دیری نپایید که به دلایلی که قبلاً ذکر شد از آن جدا شد. در سال ۱۹۹۴، «تسومت» در معرض دودستگی قرار گرفت و آن، زمانی بود که سه نماینده از میان هشت

نماینده ای که در کنیست وجود داشت پیرامون اداره این حزب از نظر مالی با رهبرشان، رافائیل ایتان اختلاف پیدا کردند و حزب جدید و مستقلی به اسم «بعود» تشکیل دادند که دیری نپایید که این حزب نیز دچار پراکندگی و اختلاف شد و به حکومت رایین/برز پیوست. این امر، به دنبال مذاکراتی که در این خصوص صورت گرفت، محقق شد.

### ۴. مولیدت (وطن)

حزب مولیدت که دشمن سرسخت فلسطینیها بود و شعار اخراج و بیرون راندن فلسطینیها را سر می داد، در سال ۱۹۸۸، یعنی کمی پیش از دوازدهمین انتخابات سال ۱۹۸۸، تأسیس شد و سرلشکر رجبعام زئیفی ملقب به گاندی، ریاست آن را عهده دار شد. بعد از دوازدهمین انتخابات کنیست در سال ۱۹۹۲، «مولیدت» دچار اختلافات داخلی شد که این اختلاف، میان رهبر این حزب و شاؤول گوتمان دومین نفر در لیست انتخاباتی کنیست به وجود آمد که نتیجه این اختلافات اخراج شاؤول گوتاناز این حزب بود.

جنبش «کاخ» - که یک حزب تندرو دینی و ملی بود- از پراکندگیها و درگیریهای حزبی داخلی به دور نماند، بلکه بعد از آنکه رهبر این حزب خاخام مئیر کهانا در سال ۱۹۹۴ در نیویورک کشته شد، این حزب به دو سازمان تقسیم شد. اولین سازمان، اسم اصلی حزب را حفظ کرد و دومین سازمان، اسم «کهاناچی» را برای خود برگزید، ولی بعد از کشتاری که یکی از افراد جنبش «کاخ» در روز ۲۵، ۲، ۱۹۹۴ در حرم ابراهیمی واقع در الخلیل مرتکب شد که منجر به کشته و زخمی شدن دهها نفر از فلسطینیها گردید دولت اسرائیل این دو جنبش، یعنی «کاخ» و «کهاناچی» را تحریم کرده، مانع فعالیت آنها شد و این دو سازمان را تروریست معرفی کرد.

## دوم. انشعابات در چارچوب کارگری

### ۱. حزب کار

بحران لافون که در اوایل دهه شصت بروز کرد، خطرناکترین بحرانی است که «جنبش المبای» بعد از تشکیل دولت

اسرائیل با آن مواجه شد. معروف است که لافون در سده دهم، رهبر یک جنبش نوپا به نام «جوردومینا» بود که به مدت چند ماه عهده دار وزارت دفاع در وزارتخانه موشه شاریت بود. این وزارتخانه در سال ۱۹۵۳ تشکیل شد، ولی طولی نکشید که به دنبال شکست عملیات محرمانه جاسوسی در مصر، تحت تأثیر فشارهایی که بن گوریون و طرفدارانش در این حزب اعمال می کردند از این حزب استعفا کرد. زیرا آنها مسئولیت شکست آن عملیات را به لافون نسبت دادند. در سال ۱۹۶۰، کمیته حکومتی متشکل از هفت وزیر برای رسیدگی به این مسئله تشکیل شد و تلاش کرد که مسئولیت این عملیات را از لافون سلب کند. این مصوبه، اعتراضی در خصوص بی طرفی بن گوریون و عدم اطمینان به رهبری او در این حزب به وجود آورد که او را مجبور به رد این مصوبه و اعمال فشار علیه لافون کرد که در پی آن طی مصوبه ای از طرف مرکز این حزب به کناره گیری او از رهبری هستدروت منجر شد. این تحولات، عکس العمل شدیدی در داخل حزب در پی داشت، زیرا برخی از اعضای این حزب،

معتقد بودند که کناره گیری لافن از حزب، یک تصمیم غیر اخلاقی است. بنابراین، یک گروه مخالف، تحت عنوان «مین هایسود» تشکیل شد که خواستار اعمال دموکراسی در حزب و بالطبع، تشکیل گروههای دارای ایدئولوژی سیاسی در چارچوب این حزب و بازگشت به ارزشهای اساسی جنبش «کار» بود، ولی بعد از اینکه درخواستش مبنی بر منصرف شدن از اخراج لافون پذیرفته نشد در اواخر سال ۱۹۶۴ از این حزب کنار کشید. در فوریه ۱۹۶۵ و درگیریهایی که در پی مسئله لافون و مسئله همپیمانی با «احدوت هعفودا» (نام جناحی در مبای) دامنگیر «المبای» شد، این حزب، کنگره اش را برای رسیدگی به این مسئله تشکیل داد. بنابراین بن گوریون و به همراه او نسل دوم، یعنی دایان - پرز با طرح همپیمانی مخالفت کردند. در حالی که لوی اشکول و موی شاریت و گلدامایر در مقابل و علیه آنها ایستادند. این درگیری به نفع گروه اخیر فیصله یافت، زیرا این کنگره، طرح همپیمانی را تصویب کرد و دیوید بن گورین، رهبر تاریخی حزب را وادار به جدایی از این حزب و تشکیل حزب «رافای» کرد. این، اولین

انشعابی بود که از زمان برپایی دولت اسرائیل در حزب «المبای» صورت گرفت. هر دو حزب به طور جداگانه در انتخابات کنیست و هستدروت شرکت کردند.

حزب «همعداخ»، در ششمین انتخابات کنیست در سال ۱۹۶۵ به ۴۵ کرسی دست یافت در حالی که حزب رافی فقط ۱۰ کرسی را تصاحب کرد. این تحولات، غیر از آن تحولات سیاسی بود که در سال ۱۹۶۷ در اشغال اراضی عربی و فلسطینی توسط اسرائیل صورت گرفت و احزاب اسرائیلی را وادار به بازسازی اوضاع داخلی کرد. بنابراین، گروه پرز-دایان از حزب «رافای» خارج شد و به دامن حزب مادر، یعنی «المبای» بازگشت، در حالی که گروه کوچکتری به رهبری بن گوریون در صدد تشکیل یک حزب رسمی برآمدند که نتیجه، این بود که بعدها این حزب وارد لیکود شد، اما المبای و احدوت هعفودا و گروه پرز-دایان در سال ۱۹۶۸، پیمانی را با عنوان حزب کار اسرائیلی تشکیل دادند که این حزب، خود را تداوم تاریخی به شمار آورد در حالی که شکل کنونی جنبش کار صهیونیستی می باشد.

در سال ۱۹۶۹، حزب کار زیر پوشش شکل «همراخ» با حزب «المبام» همپیمان شد که در پی چشم‌پوشی «المبام» از طرح‌های مارکسیستی خود بود که به ساختارهای فکری و ایدئولوژیک حزب کار نیز نزدیکتر شد، ولی در سال ۱۹۸۴ به دنبال برپایی پیمان حزب کار با لیکود به منظور تشکیل حکومت ائتلافی از تشکل همراخ کناره‌گیری کرد. حزب کار، شاهد دودستگیها و پراکندگیهای دیگری نیز بود. در سال ۱۹۷۳، موشه دایان به دنبال مقصد شناخته شدن در جنگ اکتبر ۱۹۷۳ از این حزب کنار کشید و وارد دولت لیکود شد و به عنوان وزیر خارجه در دولت بگین مشغول به کار شد و در سال ۱۹۸۱، لیست خاصی تشکیل داد که «تیلیم» (جنبش تجدید ملی) نامیده شد و در همین انتخابات نیز صاحب دو کرسی شد. طولی نکشید که بعد از وفات دایان، تیلیم، تقسیم شد و جناحی از آن به رهبری ایگال هورفیتش، از این حزب خارج و با لیکود همپیمان شد و در سال ۱۹۸۴ در فهرستی با عنوان «اومتش» (تغییر اقتصادی) وارد یازدهمین انتخابات کنیست شد که در این انتخابات، تنها به یک کرسی دست یافت.

در دهه هفتاد، انشعابات دیگری نیز در این حزب به وقوع پیوست که عبارت است از انشعاب گروه «لویالیاف» در سال ۱۹۷۲ و انشعاب جنبش شهروند «راتس» در سال ۱۹۷۳، این انشعاب، بیانگر اعتراض و ناامیدی است که در پی جنگ اکتبر پدید آمده بود. همچنین، جنبش «تغییر» در سال ۱۹۷۴ به رهبری آمون روبنشتاین پدید آمد تا نسبت به موسسه سیاسی که خود را مسئول پیامدهای جنگ اکتبر نمی‌دانست و تلاش می‌کرد که موسسه نظامی را مسئول جنگ به شمار آورد اعتراض کند. بالاخره، گروه متییر عمیت در سال ۱۹۷۶ دچار انشعاب شد. در مجموع، همه این انشعابات و پیدایش جنبش «داش» در سال ۱۹۷۷ به عنوان جناح میانه رو منجر به فروپاشی مواضع حزب کار به عنوان همپیمان المبام گردید و در نهایت، در همان سال به خروج آن از حکومت انجامید. به دنبال سیزدهمین انتخابات کنیست در سال ۱۹۹۲ قطب بندیهای حزبی و ساختاری افزایش یافت که این قطب بندیها فقط به حزب کار محدود نشد، بلکه در کلیه احزاب اسرائیل به وقوع پیوست و روند سازشی که در سال ۱۹۹۱ در

مادرید شروع شد، عنوان این تبلیغات بود و حزب کار بیش از همه احزاب، بیانگر تصویر کلی سیاسی در اسرائیل بود. جناح چپ این حزب، گروهی تشکیل دادند و خواهان برنامه های سیاسی و نیز توافقی بر سر مذاکره با سازمان آزادیبخش فلسطین شدند؛ عده ای نیز تا حدودی موافق تشکیل دولت فلسطینی بودند. در حالی که جناح راست در حزب کار خواستار اجرای حاکمیت کامل اسرائیل بر کلیه مناطقی که طرح آلون بر آن تأکید کرده و خواهان پیوستن این مناطق به اسرائیل بودند؛ عده ای نیز خواستار اجرای حاکمیت کامل اسرائیل بر کرانه باختری همراه با عقب نشینی کامل از نوار غزه شدند. گروهی نیز معتقد بودند که اندیشه راه فلسطینی باید جایگزین طریق اردنی گردد. البته بین این دو موضعگیری، موضع میانه ای وجود دارد که شبیه موضعگیریهای تاریخی حزب «کار» است و شاید ترور اسحاق رابین در پایان سال ۱۹۹۵، اساسیترین دلیل در شروع صف بندی جدید ائتلافات داخل حزب کار به رهبری شیمون پرز باشد و تغییراتی که در روش انتخاب مستقیم نخست وزیر صورت گرفت به این دلیل بود که برای اولین بار در

مزایده علنی برای رقابت بر سر رهبری «حزب کار» گشوده شد و نسل رهبران جوان نیز بعد از برجیده شدن نسل قدیم (رابین-پرز) تمایل خود را در اتخاذ موضعگیریهای جدید و رهبریت پنهان نکردند. در این بخش، مهمترین جریانی که علیه حزب کار و رهبران آن شوریدند و دودستگیهایی در این حزب به وجود آوردند، ارایه خواهد شد.

اول. شورش حاحیم رامون: در پی پیروزی او در انتخابات هستدروت در سال ۱۹۹۴ و در طول عهده داری ریاست «رام» از حزب کار اخراج شد. در حالی که رهبر یک ائتلاف متشکل از هشت نماینده جوان از حزب کار در کنیست بود، ولی او بعد از ترور رابین، طی تلاشی که از طرف وی برای ایجاد همبستگی در صفوف حزب صورت گرفت، بدون هیچ گونه شرطی به حزب بازگشت و از رهبری پرز در حزب و دولت حمایت کرد.

دوم. گروه هشت و محفل مشوف: این گروه از طریق ایجاد هماهنگی بین حییم و رامون و طرفدارانش در حزب کار و بین گروه دیگری از رهبران جوان در حزب و به

اعتراضی بود بر اقدام حزب کار که تپه جولان را به عنوان مبدأ عقب نشینی - طی مذاکراتی که در وای بلانتیش بین دو طرف سوری و اسرائیلی صورت گرفت - پذیرفت. اعضای موسس حزب راه سوم توانستند تعدادی از اعضای حزب کار از جمله مردخای غور، معاون وزیر دفاع در حکومت رابین و اروی آور، رییس کمیته خارجی و امنیت در کنیست و وزیرانی چون یعقوب نور و شیمون شطریت را به این حزب ملحق کنند. تشکیل حزب راه سوم، اولین انشعابی است که از زمان روی کار آمدن حزب کار یعنی بعد از سیزدهمین انتخابات کنیست در سال ۱۹۹۲ به وجود آمد.

## سوم. انشعابات در چارچوب

### احزاب دینی

#### ۱. مفدال (حزب ملی مذهبی)

نامگذاری مفدال به حزب ملی مذهبی، بیانگر توافقی بود که هر دو جناح تشکیل دهنده این حزب در انتخاب این نام اصرار ورزیدند. بنابراین، عنصر ملی نشانگر اهتمام مزراحی به ایدئولوژی ملی است، در حالی که عنصر دینی، حاکی از اهتمام

رهبری یوسی بیلین تشکیل شد. این گروه همچنین اشخاصی چون ابراهام بورگ و یاعیل دیان و حجام میروم و نیز افراد دیگری از خارج کنیست را در برداشت، ولی بعداً در صفوف گروه هشت، پیرامون مسئله تغییر رهبری، اختلافات شدت گرفت. منشاء این اختلافات، خشم پرز از اعلام رویکردهای گروه هشت جهت تغییر رهبری بود؛ به گونه ای که بیلین (یکی از نزدیکان پرز) موضع عده ای از دوستانش و از جمله ابراهام بورگ شریک او در محفل «مشوف» را - به دلیل دعوت آنان برای تغییر رهبری حزب کار - حفظ کرد. همچنانکه در میان این گروه در خصوص پیشنهاد بیلین مبنی بر به تأخیر انداختن قانون انتخاب مستقیم نخست وزیر تا سال ۲۰۰۰ اختلافاتی به وجود آمد که افرادی چون بورگ از این پیشنهاد حمایت کردند و برخی نیز چون رامون و میروم به مخالفت با آن برخاستند.

#### ۲. جنبش راه سوم

این حزب در ژوئیه ۱۹۹۴ به دنبال انشعاب گروهی از اعضای کنیست از حزب کار تأسیس شد که این انشعاب به عنوان

مزاراحی به بُعد دینی است و علی رغم اینکه در داخل مفدال، ائتلافات زیادی شکل گرفت با این همه، مفدال در حکومت‌های ائتلافی با حزب کار همپیمان بود تا این که «حزب کار» در نهمین انتخابات کنیست در سال ۱۹۷۷ سقوط کرد. در نتیجه سلسله تغییرات در داخل مفدال و در پی اشغال سرزمینهای جدید فلسطین توسط اسرائیل که به دنبال جنگ ژوئن ۱۹۶۷ صورت گرفت، تغییراتی بر سیاست مفدال و ساختار تشکیلاتی آن عارض شد و در معرض انشعاب قرار گرفت. در این حزب، فراکسیون‌هایی تشکیل شد که بعضی از آنها در این انشعاب، نقش اساسی داشتند. این فراکسیونها عبارتند از: فراکسیون مرکزی و فراکسیون جوانان، فراکسیون متحد کردن این جنبش، فراکسیون لمفنیه (به منظور تغییر) فراکسیون یاتسمورا، فراکسیون موشایف (ائتلاف شهرک‌های تعاونی)، فراکسیون کیبوتص دینی و فراکسیون سفاردیم و بعد از انتخابات سال ۱۹۷۷، فراکسیون «زن متدین» تشکیل شد. فراکسیون جوانان متدین توانست بعد از جنگ ژوئن، جنبش شهرک نشینی با عنوان «گوش آمونیم» (ائتلاف ایمان) به رهبری

خاخام حییم درو کمان تشکیل دهد. اشغال سرزمینهای فلسطین (کرانه باختری، قدس شرقی، نوار غزه) توسط اسرائیل یک جنجال شدید سیاسی ایجاد کرد. حتی مفدال نیز از این کشمکش سیاسی دور نبود. این کشمکش سیاسی به شکل یک درگیری شدید داخلی انعکاس یافت که در حلول دهه ۷۰ و اوایل دهه هشتاد بین هر یک از این جریانها یا برای انتقال به رده رهبران قدیمی این حزب ادامه یافت و موضعگیریهای سیاسی آن در میان ائتلاف جوانان به رهبری زفولون هامر به موضعگیریهای «حزب کار» نزدیکتر بود. در مقابل، حزب «مفدال» در معرض دو انشعاب قرار گرفت که موجب تضعیف این حزب - از نظر پارلمانی - شد. اولین انشعاب در سال ۱۹۸۱ در آستانه دهمین انتخابات کنیست روی داد، زمانی که گروهی از افراد فرقه شرقی به رهبری آهارون ابوجتیرا، یکی از رهبران جوان به عنوان اعتراض بر سیطره اشکنازیها بر رهبری حزب و موسسات آن از آن حزب جدا شدند و حزب جدیدی به اسم «تاسی» (جنبش میراث اسرائیل) تشکیل داد. ابوجتیرا تلاش کرد یهودیهای متدین شرق را جذب کند و در

انتخابات پارلمانی کنیست در سال ۱۹۸۱ به سه کرسی دست یافت. در سال ۱۹۸۳، مFDال در معرض دومین انشعاب واقع شد. زمانی که یک گروه تندرو سیاسی و دینی به رهبری دوخاخام به نامهای شبیرا و حیم دروگمان در اعتراض به موضعگیریهایی رهبری در تعدادی از امور سیاسی و شهرک نشینی از این حزب خارج شدند و حزبی تأسیس کردند که «متساد» (حزب صهیونیستی دینی) نامیده شد، اما طولی نکشید که این حزب در آستانهٔ یازدهمین انتخابات کنیست در سال ۱۹۸۴ با احزابی چون حزب بوعلی یسرائیل و گروه گوش آمونیم (جنبش اوروت) - که به رهبری حنان بورات از «هتچیا» جدا گشت - و نیز با بعضی از یهودیان متدین شرقی به رهبری خاخام اسحاق لوی متحد شد و حزب جدیدی به نام «مورشاه» (میراث) را تشکیل داد.

دوم. آگودات یسرائیل (مجمع اسرائیل) «آگودات یسرائیل» دوبار در معرض انشعاب قرار گرفت. اولین انشعاب در آستانهٔ یازدهمین انتخابات کنیست در سال ۱۹۸۴ و دومی در آستانهٔ دوازدهمین انتخابات

کنیست در سال ۱۹۸۸ روی داد. در اولین انشعاب، یک حزب دینی به نام «شاس» تشکیل شد و نسبت به سيطرةٔ یهودیان اشکناز بر حزب اعتراض کرد و به تشویق خاخامانی چون ألیعیزر شاخ، رهبر معنوی طایفه های لیتوانی و عرفادیا یوسف، خاخام سابق یهود پرداخت، اما در انشعاب دوم، یک حزب متعصب دینی به نام «دیغال هتوراه» تشکیل شد که بر اساس رهنمودهای خاخام ألیعزر شاخ در واکنش به روابط محکمی که «آگودات یسرائیل» با طایفهٔ «حبد» برقرار کرده بود قیام کرد، زیرا طرفداران آن (حبد) معتقدند که رهبر دینی آنها، خاخام لوبافیتش مناخم مندل شنیورسیون که در نیویورک اقامت دارد همان «مسیح منتظر» است. این اعتقاد موجب خشم شاخ شده و آنان را به کفر و زندقه متهم کرد. گفتنی است که «دیفل هتوراه» به همراه «آگودات یسرائیل» یک ائتلاف انتخاباتی پارلمانی در آستانهٔ سیزدهمین انتخابات ۱۹۹۲ تشکیل داد تا در مرحلهٔ بعدی اتحاد این دو حزب صورت گیرد.



سوم. شاس (محافظان تورات سفاریده‌ها) بعد از اینکه شاس از طریق یک روند انشعابی درون حزب «آگودات یسراییل» شکل گرفت در سال ۱۹۹۰ در معرض دسته‌بندیهای داخلی قرار گرفت. این امر به دلیل اختلاف ناشی از دو موضع مخالف این دو حزب در داخل شاس در خصوص همپیمان شدن با لیکود یا «حزب کار» پدید آمد و دنباله بحرانی است که در مارس ۱۹۹۰ موجب سرنگونی حکومت شد. بنابراین، خاخام شاخ - نقش مرشد معنوی حزب را ایفا می‌کند - و رییس حزب، خاخام اسحاق پرز، همپیمانی با لیکود را تأیید کردند، در حالی که خاخام عوفادیایوسف، رییس شورای حکمای تورات (سلطه معنوی و سیاسی حزب) و سایر رهبران حزب سیاسی همپیمانی با حزب کار را پذیرفتند. در پی صدور توصیه‌ای از طرف خاخام شاخ مبنی بر همپیمان شدن با لیکود، شکاف عمیقی در داخل این حزب به وجود آمد.

انشعابات حزبی اسرائیل در آستانه پانزدهمین انتخابات کنیست، پانزدهمین انتخابات کنیست، دستاورد سلسله بحرانهای حکومتی است که به دنبال موضعگیری در قبال مذاکرات با فلسطینیها دامنگیر لیکود به رهبری بنیامین نتانیاهو شد. جلو انداختن زمان انتخابات، منفورترین راه حل برای رهایی از این بحرانها بود که آن را به سمت شعله ورتز کردن انتخابات پیش راند تا برای پس از مرحله انتخابات، راه حلی جست و جو کند، ولی آنچه این انتخابات را از گذشته متمایز می‌سازد، افزایش انشعابات بود که به غالب احزاب اسرائیلی سرایت کرد. حزبی که از آلودگی انشعابات به دور ماند، صحنه درگیریهایی شد که قابل چشم‌پوشی نبود و آثار خود را بر پرونده تاریخی این حزب و فراکسیون و جنبش ثبت کرد. نقشه حزبی، شاهد تغییرات ساختاری مهمی بود که در پدیده انشعاب و ادغام و تشکیل احزاب «میان‌رو» و فهرستهای دیگر تجلی یافت که اغلب آنها به سرعت بعد از آرام گرفتن طوفان انتخابات محو شدند. کما اینکه نقشه حزبی شاهد بالا گرفتن شدت اختلافات

دینی و افزایش قطب بندیها در خصوص روابط دین و دولت بود. شاید دلیل بحرانی شدن این اختلافات، تصمیم ویژه دادگاه عالی مبنی بر تحمیل خدمت نظامی بر طلبه های مکاتب دینی و همچنین محکوم شدن رهبر حزب «شاس» اریبه درع به اتهام فساد و محکوم شدن او به چهار سال زندان است مسئله ای که علاوه بر درگیری دینی - غیر دینی، متضمن یک درگیری قومی است، اما لیکود در معرض تغییرات ساختاری قرار گرفت که به نظر می رسد که همه چیز در آن تغییر کرده است و به صورت یک حزب تصفیه کننده حسابها - و به تعبیر موشه راز یکی از فعالان کنونی جنبش صلح اسرائیلی - به صورت یک حزب انتقام گیرنده درآمده است. بنابراین، لیکود در معرض بسیاری از دودستگیها و انشعابات داخلی قرار گرفت و بعد از شرکت در چهاردهمین انتخابات کنیست که در چارچوب یک لیست واحد با «گیشر» و «تسومت» همپیمان شده بود، وارد پانزدهمین انتخابات کنیست شد. البته این بار نه فقط «گیشر»، بلکه امرای لیکود نیز حضور نداشتند. دیوید لوی، رهبر «گیشر» از بر خورد های نخست وزیر و رهبر آن در لیست

پیمانی که آنها و تسومت را باهم گرد می آورد عاجز ماند. بنابراین، لیکود به لیست «اسرائیل واحد» که ایهود باراک، رهبر حزب کار آن را تشکیل داده است، پیوست. کما اینکه بنی بگین نیز از لیکود جدا شد و یک جنبش راستگرای افراطی به نام «جنبش ملی» تشکیل داد که این جنبش از حیدوت و مولیدت و جنبش تکوما (جنبشی که شورای شهرک نشینی در کرانه باختری و نوار غزه تشکیل داده) ترکیب یافته است. به زودی دو عضو کنیست به نامهای حنان بورات و تشفی هاندل به این جنبش ملحق خواهند شد. البته بعد از آنکه کمیته کنیست درخواست آنها را مبنی بر جدایی از مفدال و تشکیل یک ائتلاف جدید به نام «آمونیم» تصویب کند. بورات خاطر نشان کرد که این تصمیم، زمانی اتخاذ خواهد شد که روشن شود که ما در آستانه برپایی یک دولت فلسطینی و تحویل ۷۰ درصد فلسطینیها از مناطق هستیم؛ مسئله ای که به برپایی دولت آنها منجر خواهد شد. بگین، کاندیداتوری خود را برای نخست وزیری اعلام کرد، ولی به خاطر نتایج نظرخواهیهای عمومی، از

کاندیداتوری برای نخست‌وزیری چشم‌پوشی کرد. این نظر خواهیها به طور کلی نشانگر پایگاه مردمی و دینی او نزد رأی‌دهندگان اسرائیلی می‌باشد. بگین خشم خود را از نتانیاهو پنهان نکرد و در بیانیهٔ انشعاب اعلام کرد که این حزب (لیکود) به یک حزب میانه‌رو تبدیل شده است. علاوه بر آن، اسحاق مردخای، کاندیداتوری خود را برای نخست‌وزیری اعلام کرد. بعد از اینکه وی از مقام خود به عنوان وزیر دفاع در دولت سابق لیکود کناره‌گیری کرد، یک حزب میانه‌رو که توسط تعدادی از امرای لیکود از جمله ران میریدور و رونی میلو تأسیس شد او را به ریاست این حزب برگزید. گفتنی است که انشعاباتی که در درون لیکود به وجود آمد دو مسیر متناقض را برگزید؛ اول به سوی راست‌ترین طیف (بنی بگین) و دوم به سوی میانه‌روها و اسحاق مردخای، (میریدور و رونی میلو) در واقع، اداره کردن حزب به سلیقه شخصی، توسط نتانیاهو در تشدید بحران داخلی لیکود مؤثر بود، زیرا نتانیاهو لیکود را به صورت ابزار یا پوششی برای تصمیماتی که پنهانی با دو یا سه تن از

طرفداران مخلص اتخاذ می‌کرد، تبدیل کرده بود؛ حتی وزیرانش نیز از تصمیماتی که اتخاذ می‌شد، بی‌اطلاع بودند. او اختیاراتی را که منصبش در اختیارش قرار می‌داد در جهت اعطای مسئولیتها به یاران مخلصش و نیز گماشتن ۷۵۰ نفر از طرفدارانش در کمیتهٔ مرکزی به کار گرفت. اینها عواملی بود که لیکود را - که در گذشته یک وجود حیاتی داشت - به صورت ساختاری بی‌محتوا درآورد. سپس لیکود به دنبال مخالفت با قرارداد‌های اوسلو به قدرت رسید و شعار «سرزمین بزرگ اسرائیل» و دیگر شعارهایی از این قبیل را سرداد، ولی بعد از اینکه شرایط قراردادها را پذیرفت، شعارهایش فروکش کرد و حتی حزب راست‌گرای اسرائیل، بنیامین نتانیاهو را به خاطر موافقتش با دو قرار داد الخلیل و وای بلانتیشن متهم کرد. مسئله‌ای که موجب ایجاد حالت اغتشاش و ظهور عواطف و احساسات سرکوب شده و ناامید از نتانیاهو و لیکود گردید. این اوضاع در آرای کسانی که در رأی دادن به نفع لیکود تردید داشتند تأثیر گذاشت و آرای آنها در میان احزاب راست‌گرای دیگر پراکنده شد.

بنابراین نمی‌توان انشعابات را که دامنگیر لیکود شده نادیده انگاشت. سرانجام اینکه، آینده لیکود به عنوان یک حزب بزرگ، نیاز به بازنگری مجدد دارد.

همچنین آینده دیگر احزاب بزرگ اسرائیلی به طور کلی به بررسی واقع بینانه نیاز دارد تا افقهای آینده احزاب اسرائیلی و تحولات فرهنگی سیاسی احزاب اسرائیلی نمایان شود، اما حزب کار نیز از تغییرات حزبی به دور نیست، ولی می‌توان گفت که شدت قطب بندیها و بروز پدیده اردوگاهها و فراکسیونهای داخل حزب کار کمتر از لیکود است، حزب کار شاهد خروج سه تن از شخصیتهای بارز از رهبری این حزب بود. عمیربیرس، رییس «هستدروت»، حزبی به نام حزب «ملت واحد» تشکیل داد. همچنین حجاجی میرون ونسیم زفیلی نیز از این حزب (کار) کنار کشیدند و به حزب الوسط پیوستند. کما اینکه حزب کار شاهد پدیده قطب بندی و فراکسیون نظامی بود؛ به طوری که تعداد ژنرالها در رهبری حزب کار به هفت نفر رسید. البته بعد از اینکه ژنرال متای فیلنایی، نایب رییس ستاد اسرائیل به حزب کار ملحق شد، اما شش ژنرال دیگر،

عبارتند از ایهود باراک، رهبر حزبی که رییس ستاد ارتش بود، دانی یاتوم، رییس سابق موساد و آوری اور، فرمانده سابق تیپ شمال و آورن شاحور، هماهنگ کننده سابق فعالیت ارتش اسرائیلی در کناره باختری و بنیامین العیازر و یوسی بیلید، فرمانده تیپ شمال. واقعیت این است که نمی‌شود اهمیت نقش نظامی را در زندگی حزبی اسرائیل نادیده انگاشت؛ علی‌رغم اینکه قانون، اجازه نمی‌دهد که قبل از کناره گیری از زندگی نظامی به فعالیت حزبی پرداخته شود. شخصیتهایی که دارای سابقه نظامی هستند، نقش بزرگی در فرهنگ سیاسی اسرائیل ایفا می‌کنند و تا حدود زیادی در رویکردهای رأی دهندگان و کسب اطمینان آنها موثرند. این امر، غیر از تلاش حزب کار در جهت تشکیل لیست «اسرائیل واحد» است که موجب می‌شود قدرت و توانایی او در جمع اصداد در مقابل افکار عمومی، آشکار شود. این لیست، شامل گیشراست که در اصل از لیکود منشعب شده و نیز جنبش «میماد» که از «مفدال» جدا شده است، اما در عرصه تحولات حزبی که به ایجاد انشعابات حزبی

در حزب مهاجران روس به رهبری ناتان شیرانسکی انجامید، دو عضو به نامهای یوری شتیرن و مخائیل نودلمان از کنیست، از حزب «اسرائیل بزرگ» کنار کشیدند. این دو نفر به حزب «اسرائیل بیتنا» پیوستند. این حزب جدید توسط آفیندور لیبرمان، مدیر دفتر نخست وزیر اسرائیل و با حمایت بنیامین نتانیا هو تأسیس شد. این امر، موجب نگرانی شیرانسکی شد که مبادا آرای افراد ناراضی از حزب «اسرائیل بزرگ» را به نفع خود جذب کند، اما حزب راه سوم نیز از انشعاباتی که کمی قبل از انتخابات روی داد به دور نماند؛ به طوری که دور رهبر این حزب به نامهای کمانوئیل و آلیکس لوفوتسکی از حزب عقب نشینی کردند. این تحولات حزبی در محو شدن «حزب راه سوم» از نقشه سیاسی اسرائیل دخالت داشتند. گاه علوم انسانی و اجتماعی

در میان محافل چپگرای اسرائیل، جناح «شینوی» از «میرتس» جدا شد و در برنامه هایش دعوت به تفکر عمیق در امور دین و مبارزه با اکراه دینی می کرد. نتایج انتخابات مستقیم نخست وزیری به پیروزی کاندیدای «لیست اسرائیل واحد» رهبر حزب کار در رقابت با بنیامین نتانیا هو، کاندیدای

لیکود شد. باراک حدود ۵۵/۸ درصد آرا را به خود اختصاص داد، در حالی که نتانیا هو ۴۳/۹ درصد آرا را کسب کرد. این نسبت آرا حاکی از این است که پیروزی باراک بر نتانیا هو با رأی قاطع صورت گرفت و اختلاف آرا به حدی زیاد بود که از آن به یک انقلاب تعبیر می کنند. شاید باراک بیش از همه از تراکم خطاهای نتانیا هو استفاده کرد و توانست این خطاها را در تبلیغات انتخاباتی که حتی رهبران بزرگ آمریکا نیز در آن حضور داشتند علیه رقیب خود به کار گیرد و آنچه بیش از همه در تحقق خواسته اش مؤثر بود، این بود که دشمنش فاقد اعتبار بین المللی و منطقه ای بود، بلکه می توان گفت که سیاست لیکود در دوره نتانیا هو پاسخگوی خواسته های آمریکا نبود. آمریکایی که تلاش می کرد که طبق دیدگاه استراتژیک آمریکایی - اسرائیلی که در خطوط بالا منسجم و در اجرا مختلف است، راه حلی را برای درگیری عربی - صهیونیستی ایجاد کند. مسئله دیگری که در پیروزی کوبنده باراک بر نتانیا هو مؤثر افتاد این بود که بعد از عقب نشینی دو کاندیدا از میان کاندیدا های سه گانه که

حدود ۴۸ ساعت پیش از شروع تبلیغات انتخاباتی صورت گرفت، انتخابات در همان دور اول به نفع باراک خاتمه یافت؛ به گونه‌ای که کاندیدای عرب، عزمی بشاره بمب انتخاباتی خود را منفجر کرد و عقب‌نشینی خود را از کاندیداتوری اعلام کرد. به دنبال او کاندیدای حزب الوسط، یعنی اسحاق مردخای و کاندیدای اتحاد ملی بنی‌بگین نیز کنار کشیدند، بدون اینکه طرفداران خود را دعوت به انتخاب نتانياهو کنند این مسئله موجب نگرانی نتانياهو شد و نتایج را تقریباً به نفع باراک فیصله داد و سبب شد که قبل از اعلام رسمی نتایج، نتانياهو بر کناری خود را از رهبری لیکود اعلام کند. در خصوص نتایج رسمی انتخابات کنیست، می‌توان از طریق مقایسه نتایج انتخابات دور پانزدهم و دور چهاردهم، یک سری تفاسیر را ثبت کرد. در این انتخابات، حزب کار به نحو گسترده‌ای وزن انتخاباتی خود را از دست داد، تا جایی که عده‌ای حزب کار را بزرگترین بازنده این انتخابات به شمار آوردند، زیرا تعداد کرسیهای آن در انتخابات سال ۱۹۹۶ از ۳۴ کرسی به ۲۳ کرسی کاهش یافت. یعنی

حزب کار در این انتخابات ۱۱ کرسی خود را از دست داد. اختلاف و افتراق موجود، موجب کاهش تعداد نمایندگان حزب کار در انتخابات کنونی شد و این کاهش آرا در انتخابات نخست‌وزیری مؤثر واقع شد. ممکن است دلیل آن آرای نسبتاً زیاد عربی باشد که باراک ۹۴ درصد آن را به خود اختصاص داد. این، علاوه بر انتخاب نخست‌وزیر به شکل مستقیم است که موجب شد شخصیت کاندیدای این منصب، حزبی را که منسوب به آن است و دیدگاههای آن رایان می‌کند تحت الشعاع قرار دهد. در مقابل، رکود «لیکود» نسبی است، زیرا کرسیهای پارلمانی آن از ۲۲ کرسی در انتخابات ۱۹۹۶ به ۱۹ کرسی در انتخابات اخیر کاهش یافت. یعنی لیکود فقط ۳ کرسی انتخاباتی خود را از دست داد، ولی این مسئله را چگونه می‌توان تفسیر کرد در حالی که لیکود قبل از انتخابات از پراکندگیها و انشعاباتی رنج می‌برد که به خروج کادرهای بی‌شماری از صفوف مقابل انجامید.

در واقع، سهم حزب «یمین» صهیونیستی در کنیست کاهش نیافت، بلکه

برعکس، در این انتخابات ۲۳ کرسی انتخاباتی را به دست آورد. (لیکود + اتحاد ملی) یعنی یک کرسی بیشتر از تعداد کرسیهای انتخابات دور چهاردهم که بدین معناست که تغییر قابل ذکرى بر افکار عمومی اسراییل عارض نشده است؛ به این دلیل اینکه کنیست در رژیم صهیونیستی آینه افکار عمومی اسراییل به شمار می رود. بنابراین، کسانی که از افزایش نیروهای حافظ صلح در رژیم صهیونیستی سخن می گویند هنوز درک نکرده اند که هیچ گونه تغییر اساسی بر ساختار عارض نشده است و به دلایلی، ساختار هنوز منسجم با مسئولیت است و مسئولیت رژیم صهیونیستی، ساختار و استراتژی خصمانه و توسعه طلبانه اش را کاهش داده است. گفتنی است که در این انتخابات، نیروی احزاب دینی و مذهبی به طور قابل ملاحظه ای افزایش یافت و در انتخابات دور چهاردهم، ۲۳ کرسی انتخاباتی را به دست آورد، در حالی که در پانزدهمین انتخابات کنیست با ۴ کرسی دیگر، تعداد کرسیهای آن به ۲۷ کرسی افزایش یافت. حزب شاس در این انتخابات بهره بیشتری برد، زیرا تعداد

نمایندهای کرسیهای آن از ۱۰ کرسی در انتخابات دور چهاردهم به ۱۷ کرسی در انتخابات اخیر افزایش یافت و دلایل آن نیز که قبلاً بیان شد، در قالب افزایش اختلافات دینی - غیر دینی و قطب بندیها و پیرامون روابط دین با دولت تجلی یافت. همچنین در این انتخابات، افزایش سهم احزاب غیر دینی نیز قابل ملاحظه بوده و پیشرفت زیادی داشته است. در انتخابات قبلی، «میرتس» به ۹ کرسی نمایندگی دست یافت در حالی که در انتخابات کنونی، تعداد کرسیهای «میرتس» بعد از انشعاب شنیوی به ۱۶ کرسی افزایش یافت و بدین طریق، احزاب چپگرای اسراییل به تعداد ۷ کرسی بیش از انتخابات گذشته دست یافتند. این عدد به خودی خود، نیروی حزب شاس را افزایش داد و دلیل افزایش نیروی احزاب چپگرا را می توان افزایش شدت درگیری دینی - غیر دینی دانست که در پاراگراف قبلی نیز بدان اشاره شد.

همچنین در این انتخابات، احزاب تندرو راستگرا حضور نداشتند. در انتخابات اخیر حزب «راه سوم» و «تسومت» از نقشه احزاب شرکت کننده در کنیست اخیر محو

شدند و شاید دلیل عدم حضور حزب «راه سوم»، انشعاباتی باشد که در عرصه رهبری با آن مواجه شدند، اما در مورد سقوط «تسومت» باید گفت که تغییرات ساختاری که دامنگیر آن شده است منجر به از دست دادن پایگاه انتخاباتی و پراکندگی آن در بین احزاب راستگرای دیگر شد. همچنین در پانزدهمین انتخابات کنیست، نیروی نمایندگی مهاجران جدید روس افزایش یافت و در انتخابات چهاردهم، حزب «اسراییل بزرگ» ۷ کرسی نمایندگی را از آن خود کرد و در انتخابات اخیر به ۶ کرسی دست یافت، ولی اگر ۴ کرسی نمایندگی حزب جدید مهاجران روس «اسراییل بیتنا» رانیز بدان اضافه کنیم در این صورت، کرسیهای نمایندگی یهود روس به ۳ کرسی افزایش پیدا می کند. علی رغم اینکه نمی توان این نمایندگی را مساوی با نسبت تعداد یهودیان روس در رژیم صهیونیستی به شمار آورد. در پایان، در این انتخابات، احزاب جدید میانه رو (حزب وسط / مرکز) و نیز حزب ملت واحد، ظهور کردند؛ به طوری که اولی توانست به ۶ کرسی انتخاباتی دست یابد. در حالی که حزب دوم فقط به ۲

کرسی دست یافت و هر دو حزب توانستند از طریق شخصیتهای مهم حزبی به این مقادیر دست یابند شخصیتهایی که از میان احزابی برخاسته اند که این احزاب در طول حیات جنبش صهیونیستی، دارای تاریخ و سابقه ای طولانی هستند. به طور کلی می توان گفت در انتخابات پانزدهم و همزمان با پیشرفت گسترده حزب شاس، نیروی دو حزب بزرگ، یعنی حزب کار و لیکود در معرض رکود قرار گرفت و حتی می توان پیش بینی کرد که هریک از این دو حزب بزرگ (کار و لیکود) در آینده نخواهند توانست مانند گذشته کرسیهای نمایندگی کنیست را در اختیار بگیرند و این نشانه آن است که عصر احزاب بزرگ و نیز سیاست قطب بندیهای دوجانبه حزبی در تصویر حزبی اسراییل به پایان رسیده است.

در چارچوب کلی می توان گفت که پدیده انشعابات حزبی در انتخابات پانزدهم نیز از آن ویژگی که زندگی حزبی در اسراییل در تمام دوره های انتخاباتی بدان متمایز می کرد خارج نشده است. این مشخصه، همان پدیده انشعابات حزبی است، ولی تنها نکته ای که این انتخابات



بدان متمایز می‌گردد کم‌رنگ شدن هر یک از این دو حزب بزرگ، یعنی لیکود و حزب کار است و کسانی که مسیر و زندگی حزبی هر یک از این دو حزب را دنبال می‌کنند در می‌یابند که دلیل تضعیف این دو حزب، فرسودگی و انشعابات و درگیریهای حزبی و داخلی است و با نگاهی گذرا به تحولاتی که در صحنه حزبی اسرائیل و نیز از زمان تشکیل حکومت ائتلافی باراک شاهد آن بوده است نکات زیر روشن می‌گردد:

میانگین احزاب اسرائیلی که در کنیست کنونی حضور دارند از ۱۵ حزب به ۱۹ حزب (به استثنای احزاب عربی) افزایش یافت. این افزایش، نتیجه انشعابات است که دامنگیر اغلب احزاب موجود در کنیست شد. «حزب کار فهرست نامزدهای اسرائیل واحد» را تشکیل داد، اما پس از منزوی شدن اشکنازیها - پس از آنکه رهبر مزراحی آن دیوید لوی مورد حمله قرار گرفت - گیشه نیز از آن حزب خارج شد. ایهود باراک او را در مذاکرات کمپ دیوید ۲۰۰۰ همراهی نکرد و مثل همیشه، لوی سعی کرد که خودش را قهرمان ملی و مدافع اصول اسرائیلی بنمایاند. لوی مجدداً بیانیۀ لیکود را تکرار

کرد و سعی کرد یادآوری کند که این اولین بار نیست که او در معرض اهانت‌هایی از این قبیل قرار می‌گیرد. پیش از این نیز شامیر، رهبر سابق لیکود در کنگره مادرید به وی تعرض کرد. علی‌رغم اینکه کنگره در سطح وزرای خارجه بود، ترجیح داد که نتانیاهورا که در آن زمان در منصب معاون لوی مشغول به کار بود، همراهی کند. در واقع، خروج «گیشه» از حزب اسرائیل واحد ضربه‌ای بود بر تفکر باراک که در صدد بود اسرائیل واحد را به یک حزب جدید (العمل الجديد) تبدیل کند، ولی همه اندیشه‌های او بر باد رفت. بویژه اینکه اندیشه‌های او شامل امکان گسترده کردن «اسرائیل واحد» بود تا احزاب دیگری مانند «الوسط» و حزب راه سوم و «اسرائیل بزرگ» را در بر بگیرد، اما دو قطب مهم حزب کار به شدت در مقابل طرح‌های باراک ایستادند که البته این مسئله غیر از تحولات اوضاع سیاسی است که بحران حکومت باراک را عمیق‌تر می‌کرد. علاوه بر اینها در مدت کوتاه حکومت باراک، تلاش‌هایی مبنی بر تشکیل اردوگاه‌هایی در داخل این دولت صورت گرفته که بارزترین آنها تشکیل یک جنبش جدید به نام

«بولیتیکا اُحیرت» توسط عذری بارعام، یکی از اعضای کنیست است. این جنبش، تلاش می‌کرد تا اصول ویژه حزب کار را به عنوان یک حزب اجتماعی دموکراتیک به منصب ظهور رساند و اسلوب حکومتی اسرائیل را تغییر دهد و دستورات اخلاقی و معیارهای مشخصی را در سیاست تدوین کند و قراردادهای صلح آمیزی با اعراب منعقد کند و برطبق اسلوب همه‌پرسی مردمی عمل کند، اما لیکود نیز از پدیده اردوگاههایی که پیکره‌اش را می‌شکافت دور نماند. بعد از آنکه نتانیاهو به دنبال شکست سختی که بر او وارد شد از ریاست لیکود و کنیست استعفا کرد، آریل شارون به ریاست لیکود رسید، ولی شبح و سایه نتانیاهو همواره و در همه جا شارون را تعقیب می‌کرد و به نظر می‌رسد که بازگشت نتانیاهو به لیکود، پشتوانه نیرومندی برای آن باشد. بویژه اینکه ۹ نفر از اعضای کنیست اعلام کردند که آنها برای رقابت با باراک، نتانیاهو را می‌خواهند، نه شارون را. بعد از برکناری بگین از رهبری حزب «اتحاد ملی» و از کنیست، جنبش جدیدی از این حزب برخاست که عنوان «حیروت جدید» را برای خود برگزید. در

حالی که حزب «مچار»، وابسته به دو عضو کنیست به نامهای رومان برونغمان و الکساندر تسنیکر - افرادی که از حزب «اسرائیل بزرگ» کنار کشیدند - توانستند حزب سیاسی جدیدی به نام «راه دموکراسی» را تشکیل دهند. برونغمان خاطر نشان کرد که حزب او علاقه مند است که نمایندگی اکثریت میانه‌روها و غیر مذهبیها را در میان مهاجرین از گروه کشورهای مستقل به دست آورد و وعده داد که این حزب، منافع مهاجران روس را در همه زمینه‌ها تأمین کند، ولی به نظر می‌رسد که جنبش برونغمان در صدد است تا بار دیگر به حزب «اسرائیل بزرگ» که از آن منشعب شده پیوندد، اما جنبش «الوسط» بهتر است که از طریق قراردادی که بین اعضای مؤسس آن صورت گرفته از نقشه حزبی محو گردد. رییس این حزب، آمنون شاهاک می‌باشد که در پی محاکمه اسحاق مردخای به اتهام تعرض جنسی به جای او نشست. او اعلام کرد که در صدد است از فعالیت سیاسی کناره‌گیری کند. در حالی که دو عضو کنیست به نامهای اوری سامیز و دالیا رابین، جنبشی تحت

عنوان «جنبش اصلاح اجتماعی» تشکیل دادند. البته بعد از اینکه جدایی اش را از این حزب الوسط / مرکز اعلام کرد.

### نتیجه گیری

انشعاب در میان احزاب اسرائیلی، مسئله ای است که نیاز به بررسی و تفکر دارد، زیرا نفس انشعاب، مشخصه کلی و اساسی احزاب اسرائیلی است. می توان گفت که تقریباً هیچ حزبی در اسرائیل وجود ندارد که در معرض انشعاب و دسته بندیها و تغییرات شدیدی که خطوط انشعاب جدیدی نیز در آینده ترسیم می کند واقع نشده باشد

و مسئله قابل توجه این است که این انشعابها تا حد زیادی موسمی است. بنابراین، در آستانه تمام انتخابات اسرائیلی، تغییرات و قطب بندیها و انشعابات حزبی روی می دهد. این مسئله غیر از آن موضوع سیاسی و اجتماعی است (رابطه دین با دولت) که مهمترین عامل اختلاف به شمار می رود که نهایتاً به بروز تولدهای غیر طبیعی احزاب اسرائیلی می انجامد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی